درس معرب و مبنی از کتاب البهجه المرضیه

- تعریف اعراب
  - اعراب آن حرکتی *سکون،رفع،جزم،نصب* است که برای بیان مقتضای عامل آورده می شود
- تقسیم کلمات از حیث اعراب و بناء
  - حروف
    - بلا استثناء همگی مبنی هستند
      - علت آن است که
        - برای رساندن معانی مختلفه نیازی به اعراب ندارند
  - اسماء
    - معرب
      - یعنی
        - اسمی که شباهت مدنی به حرف نرسانده باشد
          - مثل
            - ارض و سما
    - مبنی
      - یعنی
        - اسمی که شباهت مدنی به حروف رسانده باشد
  - افعال
    - مبنی
      - فعل ماضی
      - فعل امر نحوی
    - معرب
      - فعل مضارع به شرط خالی بودن از
        - نون تاکید مباشر
        - نون جمع مونث
          - اگر یکی از این دو نون را داشته باشد فعل مضارع هم مبنی می شود
- انواع شباهت های اسم به حرف
  - غیر مدنی
    - یعنی
      - شباهتی که معارض مقتضی اعراب داشته باشد
        - مثل
          - اَیُّ
            - توضیح اینکه
              - اَیُّ اگرچه شباهت به حرف دارد ولی از طرفی دائم الاضافه هم هست و این اضافه معارض با شباهت به حرف است
  - مدنی
    - یعنی
      - شباهتی که معارض مقتضی اعراب نداشته باشد
        - که تقسیم می شود به
          - شباهت وضعی
            - یعنی
              - اسم بر یک یا دو حرف باشد مثل اکثر حروف
                - مثل
                - تَ،نا
          - شباهت معنوی
            - یعنی
              - اسم متضمن معنای غیر مستقل باشد
                - مثل
                - مَتی،هنا
          - شباهت استعمالی
            - یعنی
              - اسم استعمالش شبیه حرف باشد
                - مثل
                - همه اسماء افعال
          - شباهت افتقاری
            - یعنی
              - اسم نیاز به جمله داشته باشد
                - مثل
                - مثل موصولات
          - شباهت اهمالی
            - یعنی
              - اسمی که مثل برخی حروف نه معمولند نه عاملند
                - مثل
                - فواتح سور
                - این شباهت را ابن مالک در کتاب کفیه ذکر کرده است
  - این چهار شباهت در الفیه آمده
- علامت بناء
  - اصل در همه مبنیات سکون است
    - مثل
      - کَم ،اُنصُر،اَجَل
  - برخی مفتوح است
    - مثل
      - اَینَ،نَصَرَ، وَ
  - برخی مکسور است
    - مثل
      - اَمسِ ، جَیرِ
  - برخی مضموم است
    - مثل
      - حَیثُ
  - سکون و فتحه علامت بنای همه کلمات هستند
  - کسره و ضمه علامت بنای فعل نیست
- انواع علامت اعراب
  - لفظی
    - اصلی
      - رفع با ضمه
      - نصب با فتحه
      - جرّ با کسره
      - جزم با سکون
        - مثال برای همه این ها
          - ذِکرُ اللهِ عَبدَهُ یَسُرُّ
    - نیابی
      - گروه اول *رفع به واو *نصب به الف *جر به یاء * که مختص اسماء ستّه است
      - ذو
        - به معنای الذی
          - این جزء اسماء ستّه نیست و اصلاً معرب نیست
        - به معنای صاحب
          - ذو به این معنا جزء اسماء ستّه است
          - مثل
            - وَ اللهُ ذو الفَضلِ العظیمِ *حالت رفعی *
            - وَ آت ذَا القُربی حَقَّه *حالت نصبی *
            - تَبارَکَ اسمُ رَبِّکَ ذی الجَلالِ وَ الاِکرام *حالت جرّی *
      - فو
        - گویش های مختلف این کلمه
          - منقوص *محذوف الآخر *
          - مقصور *همیشه با الف *
          - مشدّد *فمّ *
          - تبعیت میم از فاء
            - ۹ وجه بالا بعلاوه این ۱ وجه مجموعاً در فم ۱۰ لغت موجود است
          - هر کدام از این سه دسته به تثلیث فا
            - سه حالت لام الفعل ضرب در سه حالت فاء الفعل مجموعاً ۹ وجه
        - نکته مهم
          - از بین ۱۰ وجه و گویش مختلف در کلمه فم فقط در حالت منقوص بودن اعراب اسماء ستّه را میگیرد
      - اَب،اَخ،حَم،هن
        - چند نکته
          - معنی اَب و اَخ چون مشخص است در کتاب اشاره نمیکند
          - حَم به معنای فامیل شوهر است
          - معنی هَن
            - کنایه از اسماء اجناس
            - هرچیزی که ذکرش قبیح است
            - فقط فَرج
          - نقص هَن زیاد است
            - در نتیجه
              - اعرابش بیشتر به حرکات است
          - نقص اَب ، اَخ،حَم اندک است
            - در نتیجه
              - به ندرت اعرابشان با حرکات اصلی اعراب است
                - مثل
                - بِاَبِه اقتَدِه
          - قصر اَب،اَخ،حَم از نقصش مشهور است
            - در نتیجه
              - در این صورت در همه حالات اعرابی با الف می آید
                - مثل
                - انَّ اباها و اَبا اَباها
    - بعد این همه که وجوه مختلف و اعراب مختلف گفتیم تازه رسیدیم سر اصل مطلب و اصل مطلب اینکه که ذو به معنی صاحب، فودر حالت نقص،اب اخ حم هن در حالت نقص در صورتی اعراب اسماء ستّه را میگیرند که این ۳ شرط را داشته باشد
      - مُکَبّر باشد
        - در صورت عدم این شرط
          - یعنی مصغّر باشد اعرابش به حرکات اعراب اصلی می باشد
      - اضافه شوند
        - در صورت عدم این شرط
          - مثلاً ال یا تنوین بگیرد اعرابش به حرکات اصلی می شود
      - مضاف به یاء متکلم نباشد
        - در صورت عدم این شرط
          - اعرابش تقدیری می شود
      - مفرد باشد
        - در صورت عدم این شرط
          - اعراب مثنی یا جمع را میگیرد
- گروه دوم *رفع به الف *نصب و جر به یا ما قبل مفتوح که مختص به مثنی و ملحقات آن است
  - تعریف مثنی
    - اسمی که
      - دلالت بر دو چیز کند
        - پس خارج می شود مثل
          - زید
      - آن دو چیز متفق اللفظ باشد
        - پس خارج می شود مثل
          - قمران
      - در آخرش الف و نون یا اینکه یا و نون مکسور بچسبد
        - پس خارج میشود مثل
          - کلا و کلتا
  - چند نکته
    - کلا و کلتا
      - معنایش
        - دو اسم مفرد است
        - بر دو شی مذکر *کلا * یا مونث *کلتا * دلالت می کنند
      - حکم کلا و کلتا
        - دائم الاضافه هستند به
          - به ضمیر
            - در این صورت
              - اعرابش مثل اعراب مثنی است
          - به اسم ظاهر
            - در این صورت
              - همیشه با الف استعمال می شود و اعرابش تقدیری است
    - اثنان،اثنتان
      - حکمش
        - بدون هیچ شرطی اعراب مثنی را می گیرد
      - اگر کسی اسمش یک کلمه مثنی شد،باز هم اعراب مثنی را میگیرد
- گروه سوم * رفع به واو * نصب و جر به یا ما قبل مکسور * که مختص جمع مذکر سالم و ملحقات آن است
  - تعریف جمع مذکر
    - جمع علمی که
      - مذکرباشد
      - عاقل باشد
      - خالی از تا باشد
      - خالی از ترکیب باشد
    - جمع وصفی که
      - مذکر باشد
      - عاقل باشد
      - خالی باشد از
        - تا
        - ترکیب
        - باب اَفعَل فَعلاء
        - باب فَعلان فَعلی
        - اوزانی که مذکر و مونث آنها یکی است
  - برخی از اسماء ملحق به جمع مذکر سالم که مثل جمع مذکر سالم اعراب می گیرند
    - باب عشرون الی تسعون
    - اهلون
    - أولُوا
    - عالَمون
    - ارضون
    - باب سنون
- گروه چهارم *رفع به ضمه *نصب و جر به فتحه که مختص جمع مونث سالم و ملحقاتش است
  - تعریف جمع مونث سالم
    - هر اسمی که به الف وتا زائده جمع بسته شود چه مفردش
      - مذکر باشد
      - مونث باشد
  - برخی از اسماء ملحق به جمع مونث سالم
    - أولات
    - اَذرِعات
  - چند نکته
    - این گروه از اعراب نیابتی با گروه های بالا فرق دارد
    - گروه های بالایی همه اعرابشان نیابی بود در این گروه فقط اعراب نصبش نیابی است
    - جمه مونث سالم را اخفش مبنی می داند و بقیه نحاه معرب می دانند
- گروه پنجم *رفع به ضمه *نصب و جر به کسره که مختص غیر منصرف ها می شود
  - چند نکته
    - غیرمنصرف در صورتی جرش به فتحه است که
      - ال نگیرد
      - اضافه نشود
    - اگر کلمه غیر منصرف جرش به کسره شد
      - نظر ابن مالک در
        - الفیه
          - غیرمنصرف است چه
            - علت منع صرف باقی باشد
            - علت منع صرف باقی نباشد
        - النکت النحویه علی مقدمه بن الحاجب
          - منصرف می شود
            - به شرط اینکه
              - علل منع صرف باقی نباشد
          - منصرف نمیشود
            - به شرط اینکه
              - علل منع صرف باقی باشد
      - نظر سیرافی ، مبرد و جماعتی از نحویین |منصرف می شود
        - علت منع صرف باقی باشد
        - علت منع صرف باقی نباشد
- گروه ششم *رفع به نون * جزم و نصب به حذف نون * که مختص افعال مضارع صیغه های ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱
  - چند نکته
    - در مثال اِلّا اَن یَعفُونَ
      - نون علامت رفع نیست
      - صیغه ٦ و جمع مونث است
    - اگر به صیغه های نون رفع دار، نون وقایه بچسبد
      - جایز است که
        - فکّ کنیم
          - مثل
            - تامروننی
        - ادغام کنیم
          - مثل
            - تامرونّی
        - نون رفع را حذف کنیم
          - مثل
            - تامرونی
    - گاهی بدون ناصب و جازم نون رفع حذف می شود
      - مثل
        - سَتَحتَلِبوها
- گروه هفتم *رفع مقدّر *جزم به حذف حرف علّه * نصب به فتحه که مختصّ به فعل مضارع صیغه های ۱، ٤، ۷، ۱۳، ۱٤ است
  - نکته مهم
    - در آیه شریفه سَنَدعُ الزَبانیه واو حذف شده
      - در لفظ |به علت التقاء ساکنین
      - در کتابت |به علت مطابقت با لفظ
- تقدیری
  - همه اعراب ها مقدر هستند
    - در اسم مقصور
      - تعریف مقصور
        - اسم معربی که آخرش الف باشد
      - دلیل این تسمیه
        - قصر یعنی حبس و اینگونه اسماء محبوس از اعراب هستند
        - چون این اسماء ممدود نیستند مقصور نامیده شدند
      - علت مقدّر بودن اعراب
        - چون الف هیچ حرکتی نمی پذیرد
  - برخی اعراب ها مقدر هستند
    - اسم منقوص
      - تعریف منقوص
        - اسم معرب باشد
        - آخرش یا مخففه باشد
        - ما قبل یا مکسور باشد
      - حالت های تقدیر اعراب
        - در حالت رفع
        - در حالت جرّ
      - علت تقدیر
        - سنگینی ضمه و کسره بر یا
    - فعل معتلّ
      - تعریف معتلّ نحوی
        - فعلی که آخرش
          - الف باشد
          - واو باشد
          - یاء باشد
      - حالت های تقدیر
        - در معتلّ الفی
          - در حالت نصب و رفع مقدّر است
          - در حالت جزمی، الف حذف می شود
        - در معتلّ واوی و یائی
          - در حالت رفع مقدّر است
          - در حالت نصب فتحه میگیرد
          - در حالت جزم حرف علّه حذف می شود

شیخ رضی نورّ الله قبره و روح الله روحه

قول دوم در علت تسمیه بهتر دانسته زیرا اگر بگوییم علت تسمیه حبس از اعراب باشد اسم مضاف به یا متکلم را هم شامل می شود ولی کسی به آن مقصور نمیگوید

مرتقی